

بنیاد فرهنگی کهزاد

اسناد خطی شهر غلغلہ

احمد علی کہزاد

اسناد خطی شهر غلغله

احمد علی کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

در مقابل جدار کبیر بامیان که بت ها و معابد بودائی در آن کنده شده در کناره راست مجرای رودخانه، روی پوزه مخروطی نیمه سنگی و نیمه خاکی بقایای ویرانه ئی افتاده که معمولاً آن را ارگ غلغله گویند و دامنه آبادی های شهر چه بصورت سموچ و چه بشکل دیوارهای خشتی و گلی در پیرامون خرابه های ارگ چه بطرف دهکده سیدآباد (جنوب شرق ارگ) و چه بطرف رشته تپه ها (غرب و جنوب غربی ارگ) حد به حد دیده میشود.

بهترین جائی که هنوز شواهد عمرانی و ممیزات سبک آبادی قرن پنج و شش هجری بعضی مختصات معماری عصر شنسبانیه های غوری و دوره های اخیر خوارزمشاهیان در آن مشاهده میشود همین دهکده سید آباد است که هنوز در داخل نفس دهکده حصه ئی از یک قلعه قدیمی موجود است و به استناد روایات محلی اینجا را «قصر دختر» میگویند و داستانها و داستانها آنرا رهائشگاه یکی از دخترهای جلال الدین منکبرنی میدانند.

عجالتاً این موضوع از بحث ما خارج است که شهر اسلامی غلغله چه وقت و به چه زمان در مقابل شهر شاهی بودائی بامیان بنا یافت. البته این امر به نابود شدن آئین بودائی و از بین رفتن بده پرستان و شیوع دین مقدس اسلام در ین دره ارتباط مستقیم دارد ولی چون این کار به یک وقت و زمان معین صورت نگرفته و با وجود آمدن مبلغین و عساکر اسلامی سرنوشت بده پرستان یکدفعه فیصله نشده است نمیتوان بسهولت اظهار نظر کرد کهمسلمان ها چه وقت از نقطه نظر تعداد و قوت مرکزیتی یافتند که آن قوت بنای شهری را ایجاب کرده باشد. اینقدر میدانیم کهبعد از آمدن یعقوب لیث صفاری در بامیان و خراب کردنبتکده ئی در آنجا و فرستادن بت ها به دربار خلافت عباسی در 256 هجری بود.

مردم و شاه محلی بار دیگر به دیانت و رسوم قدیم خود متوجه شدند تا اینکه البتگین و سبکتگین در عصر منصور بن نوح سامانی در سال 350 هجری قمری وارد بامیان شدند و بعد از مختصر مقابله و جنگی شاه محلی بامیان بدست ایشان مسلمان شد و از احتمال گذشته به یقین میتوان گفت که از ین تاریخ به بعد صدمه مدهش به معابد بودائی رسیده و مسلمان ها از نقطه نظر تعداد و ایجابات زندگانی آنقدر قوت یافتند که هسته ئی برای زندگانی نوین خود داشته باشند.

آنچه بامیان را در دوره اسلامی اهمیت ادراى داد تشکیل سلطنت غوری ها بود و چون بامیان مقر نائب الحکوه های ایشان بشمار میرفت و این نائب الحکومه ها (ملک فخر الدین، مسعود ملک شمس الدین، ملک بهالدین سام، ملک جلال الدین علی) پیوند خویشاوندی با خانواده شاهی غور داشتند و به عنوان «ملک»

حایز حیثیت امیری و شاهی هم بودند معمولاً در تاریخ به لقب ملوک شنسبانیه بامیان یاد شده اند و تقرر این ملوک محلی که بلاشبهه بر تمام تخارستان از اواسط قرن پنج تا آغاز قرن ششم هجری نفوذ و امریت داشتند ایجاب نمود که آبادی های نوین بامین بحیث پایتخت ملوک تخارستان در ین عصر سر و صورتی بگیرد و قلعه و حصار و ارگ و آبادی های دیگر از قبیل: مساجد و مدارس و کاروان سرائی ها و غیره به میان آید. بخصوص در اخیر چون ضعف به پیکر غوری ها در فیروز کوه عاید شد، ملوک بامیان مانند غزنی شکل استقلالی بخود دادند تا اینکه هجوم علاؤ الدین محمد خوارزمشاه در سال 617 هجری قمری در حواشی ثغور شمال غربی مملکت رسیده اردوی غوری و غزنوی را شکست داد و چند سال بعد (در 611) وارد خراسان شد و متعاقباً جلالدین منکبرنی پسر علاؤالدین خوارزمشاه از همین شهر غلغله به بامیان بر قسمت اعظم تخارستان حکوت میکرد که چنگیز و سیل خروشان حمله مغل به جنوب آمو دریا راه یافت و از صفحات شمال به جنوب هندوکش سرایت نمود و قراریکه همه میدانند بعد از مقاومت شدید جلال الدین در شهر ضحاک(سی و پنج کیلومتری شرق بامیان) و کشته شدن «موتی جن» نواسه چنگیز در ین شهر فاتح مغل قسم یاد نمود که در شهر آینده زنده جانی را را امان ندهد و به این ترتیب در سال «617» هجری قمری مطابق 1222 مسیحی شهر غلغله پایتخت جلال الدین خوارزمشاه مقر ملوک شنسبانیه های غوری با خاک یکسان شد و آنرا «ما او بالغ» یعنی «شهر مغضوب» خواندند.

مردمانی که در گرد و نواح شهر غلغله زندگانی میکنند به عادت که به بردن خاک و کود دادن زمین های خود دارند همیشه از خرابه های دامن ارگ شهر غلغله مسکوکات و بعضی اشیای خورد و ریزه و بعض ظروف تیکری و فلزی یافته اند که بعضی آن بدست مردمان فهمیده تری رسیده که در حفظ آن صرف مساعی کرده اند و قسمت دیگر آن تلف شده و از میان رفته است. اولین حفریات اصولی که آنهم متاسفانه فقط برای دو روز و محض بغرض علم آوری نوعیت اشیا بود در سال 1931 از طرف موسیو هاکن صورت گرفت که بنده هم در ضمن جریان کار حاضر بودم و علاوه بر پارچه های ظروف گلی لعاب دار سبز یک عده پارچه های خطی روی کاغذ هم پیدا شد که در اطاق بامیان در موزه کابل محفوظ است و از نقطه نظر ادب (سبک تحریر، املا و انشاء، استعمال لغات، اصطلاحات، شیوه رسم الخط و غیره) و تاریخ جزو اسناد قیمت داری محسوب میشود و چون متون فارسی قبل از مغل آنقدر زیاد نیست این مجموعه با اینکه از روی تعداد بیش از ده پارچه نی نخواهد بود قابل اهمیت و توجه است.

پروفسر هاکن در همان سال کشف کل این اسناد یا قسمتی از آن را عکاسی نموده و در پاریس برای مطالعه و تدقیق به پروفسر «پاول پولیو» داده بود. مشارالیه بنوبه خود در 1932 این عکس ها را دسترس پروفسر «مینورسکی» گذاشت و این دانشمند با علاقه مفروطی که به تحقیق اسناد خطی فارسی، مخصوصاً اسناد قبل از مغل دارد، تحت عنوان عمومی "بعضی اسناد قدیمه فارسی حصه دوم" اسناد فارسی مکشوفه شهر غلغله و بامیان را در مقاله ئی در مجله انجمن شاهی بریتانیای کبیر و ایرلند حصه اول سال 1943 مورد مطالعه قرار داده و تاریخ آنها را روی هم رفته در حوالی 607 هجری (1211 مسیحی) که تقریباً ده سال قبل از هجوم مغل باشد، قرار میدهد و بعد از اینکه شش پارچه را علایم F, E, D, C, B, A مختصراً معرفی میکند، متن پارچه A را میدهد که اصل و تصویر آن در موزه کابل موجود است. اینک همان متن را از روی مجله فوق الذکر انگلیسی نقل میکنیم تا خوانندگان مجله آریانا عجالتاً یکی از ین اسناد را در دسته داشته باشند و هر وقت فرصت مساعدت کند بقیه متون را هم باید نشر کنیم. اینک متن سند A :

"والحمد لولیه هر دولت که ذخیره ملکیت نثار روزگار خداوند ولی نعمت برادر شجاع الدنیا و الدین صارم الاسلام و المسلمین عزیز الملوک و السلاطین شرف الکفاة زین الرجال کریم جهان باد و آفریدگار

تبارک و تعالی ناصر و حافظ و معین صد هزاران خدمت عبودیت عرضه می دارم و اشتباق به جمال مبارک خداوند بقاییتی (کذا) رسیده است که امکان قلم از شرح دادن عاجز است و اگر صفت کنم خون از سر قلم به چکد و از هزار یکی گفته نیابد و خواندن ملالت افزاید در جمله شب و روز از حضرت باری تعالی با دلی بریان و چشم پر آب یافت خدمت سعادت خداوندی می خواهم باجابت مقرون باد دیگر معلوم فرماید در این وقت رسولی آمد از جانب بای از آن سلطان جلال الدین^(۱) علی که با من بسازید و مرا بگذارید تا بشهر آیم در کوشک برادر بنشینم مخدوم عز نصره رسول را باز گردانید اما معلوم نیست تا هیچ حرکت خواهد کرد یا نه و خبرهای خداوند عالم سلطان اسلام متواتر می آید دیگر معلوم فرمائید که در این وقت رشید الدین مختار و خواجه اختیار الدین آمدن (کذا) مهترزاده از وی ده دینار برد و گریخت و هر چند رعیت میرود نمک نمی دهد و آنچ میدهد از ده پنج از رعیت باز میگیرد و رعیت را بقا به (کذا) حواله میکند و از امبار نمک بست هیچ کس را نمیدهد و اختیار پیش جمله خواجهگان چنین گفت که دگر صد بار مخدوم چیزی نویسد ابوبکر سرخ بامیان نیاید و تمامت آن خداوند را باقی (کذا) ساخته اند هر کس پیش مخدوم چیزی دیگر میگوید اگر بنده آنجا نبودی مخدوم عز نصره باور میکردی که باقی شده است آخر ای سبحان الله العظیم صد کرت نبشتم که چنان سازد که این هر دو عوان آنجا آمده اند چنان سازد که خوشنود باشند صد هزار دشمن حاصل کرده است و مخدوم را هیچ خدمتی نکند که خوشنود باشد بیرون از خداوند صد هزار کس را مخدوم بولایت ها فرستاده است و عملها فرموده هر هفت آنجا میباشند آن خداوند چون نمک آبه می رسد جمله جهان فراموش میکند و نام باقی بر خود می نهد عاقبت آب روی ما در سر نمک آبه خواهد شد ناگاه کافر یا مسلمان آنجا زیر قلعه آید و آنجا نتواند آمد خود را در بلا اندازد باید کسی را نسب (کذا) کند تا نمک می فروشد و خود بیاید مخدوم را ببیند صد هزار کس در عالم بیش است هیچ کس نمک آبه ندارد جمله را خدای روزی میدهد دانم که آن برادر را هم بدهد و هر چند بنده مخدوم را خدمت بیش می کند و او را خوش دل می گرداند دشمنی از نمک آبه سخنی می گوید جمله باطل میشود و آن [داوند بنمک آبه وزن نمک آبی (چنان) چنان مقرر (کذا) شده است که از دشمن و مخدوم فراموش کرده است اگر چه هرگز مباد می دانم که تا که این بنده را با آن خداوند را واقعه خواهد بود که یک دیگر را نتوانیم دید اما جهد میکنم مگر خدای این روزی نکند بنده جهد می کرد ... از راه ور ... اما چون خدای چنین می خواهد تا یکدیگر را فراغ (کذا) نمایم چنو آن کرد زنهار تا بنوشته با احتیاط باشد از جانب من و از دیگر قبوض رشید الدین مخدوم در ملتفه کاغذ است که برای خدمت گزاردم (کذا) بفرستد که طلب می دارند.

(در حاشیه) زینهار که زند نجی قبا من این که خانه بود بفرستد کلاه بفرستد که برهنه شده ام"

قسمت دوم

در مقاله که در شماره (84) نشر شد، یادآوری نمودم که در اثر حفاریات دو روزه ئی که در سال 1931 مسیحی در خرابه های ارگ شهر غلغله بعمل آمد، در حدود ده پارچه خورد و بزرگ کاغذ بدست آمده که اصل و تصاویر آن در اطاق بامیان موزه کابل موجود است.

در موزه کابل ازین گونه اسناد خطی که در اثر حفاریات از شهر غلغله کشف شده یازده پارچه کاغذ به اندازه های مختلف موجود است که چهار قطعه آن دو رویه نوشته دارد و هر کدام علیحده در میان دو ورقه شیشه گذاشته شده و چوکات شده و هفت پارچه دیگر آن که فقط در یک روی نوشته دارد، بصورت مجموعی در یک چوکات بزرگ نهاده شده است.

شبه ئی نیست که ازین یازده قطعه کاغذ برخی دارای آیات قرآنی، بعض صورت های حساب و بذر و تخم و زمین داری است ولی با قطع کوچک که از آن چیز زیاد دستگیری نخواهد کرد. از نقطه نظر تذکار بعضی اسمای رجال پارچه ئی که متن آنرا در مقاله گذشته دادیم از همه مهمتر است. پارچه ئی که بعد ازین جلب نظر می کند و بمناسبت تذکار بعض اعلام جغرافیائی و استعمال بعضی کلمات و اصطلاحات و ممیزات رسم الخط قابل دقت است، مکتوبی است که درین مقاله متن آن را خواهیم داد ولی چون در رسم الخط اصلی عموماً نقطه ها گذاشته نشده و حروف بی نقطه در مطبعه نداریم، متن را تا جائی که خوانده و فهمیده می شود با نقطه های آن می نویسیم. اینک متن قطعه مذکور:

"خواجه محمد عربستی خواجه برادرم را سلام می رساند و از جهت بوستین یاد می کند کی اگر خریده است آن را بفرستد آخر یکی بوستین با من اعتماد ندارد و خواجه محمد خواجه عم را سلام می رساند و می گوید کی از جهت میوها و ... فرموده بود رفتم و آن میوها را گرفتم هفتاد کواره سیو و پانزده کواره زلدارو با ایشان مقرر کرده بودم کی محمد ارغنداوی بیامد کی مرا مثال ... آن هفتاد کواره ... زلدارو باوی ... دیگر از جهت معاملتها کردن کرده بودیم چون آوازه شد همه بریشان و آواره چگونه ... کافر ... و ترک امداد کافر در حصار خزیده و ... هم چنین مانده ایم نه در حصار می توانیم بود و نه در کوه من با مقبل یکجا بخواستیم ... این چنین بریشانی بود نتوانستم آمدن تا معلوم باشد دیگر یازده ... نقره فرستادم تا دیگر گوهر بگذاریم باقی دیگر بفرستیم دیگر ... از آواز ها بترسیدیم این دراز گوش را فرستادم باید کی اگر در قیمت ببند بفروشد و اگر نه هم جای باشد کی اینجا نیک بریشانست و مالی ... چون دراز گوش فروخته شود یازده چهاردانگی مقبل را دهد دیگر ازین جانب عایشه سلام می رساند و دختر را نتو سلام می گوید ... خواجه محمد عراستی و ماه ستی و عربستی و علی و عمر جمله سلام می رسانند."

از نقطه نظر رسم الخط متذکر شدیم که در متن نامه نقطه ها عموماً گذاشته نشده. اگر خوب دقت شود کمی نقطه در یک روی نامه یعنی در نیمه اولی بیشتر است و در نیمه دوم نویسنده تقریباً بصورت عادی نقطه ها را گذاشته است. آنچه بیشتر از نقطه نظر رسم الخط مهم و قابل دقت است، استعمال (ب) بجای (پ)، (ج) بجای (چ)، (کی) بجای (که) و (ک) بجای (گ) است. سیب (سیو) و زردالو (زلدارو) نوشته شده. کلمه (سیب) را هنوز عوام (سیو) تلفظ می کنند. اما نمی دانم که کلمه (زردالو) را در کدام نقطه (زلدارو) می گویند یا خیر. کلمه (کواره) هنوز در میان اهل بازار و باغ دارها و میوه فروش ها معمول است و معمولاً در مورد سبدهای مخصوص سیب و انگور استعمال می شود. کلمه (گوهر) درین نامه مرادف (نقره) یا بجای فلز استعمال شده. گمان می رفت که شاید این کلمه در مورد (طلا) استعمال شده باشد ولی قراریکه از روی یک پارچه خطی دیگر غلغله معلوم میشود، برای طلای صاف کلمه (زرین) یا (زرنه) استعمال میشد.

از فحوای مضمون واضح معلوم می شود که این نامه در یک موقع مشکل نوشته شده که پریشانی سخت بر یک کتله معین مردم طاری بود. شبهه ئی نیست که این مکتوب با عده ئی اوراق دیگر از خرابه های شهر غلغله (بامیان) بدست آمده و اقلاً یکی از ورق پاره های مذکور با تذکر صریحی که دارد در سال 607 هجری قمری تحریر شده است و بالاترید می توان گفت که این مشکلات گوشه ئی از پریشانی های اهالی بامیان یا اقلاً باشندگان شهر غلغله را درین موقع معین در آغاز قرن هفتم هجری ترسیم می کند.

درین نامه قرائیکه ملاحظه می شود کلمه «کافر» استعمال شده هکذا کلمه «ترک» در آن دیده می شود و میان دو کلمه «کافر» و «ترک» کلمه دیگری است که معنی آن را فهمیده نتوانستیم. گمان نمی کنم که

مقصد از کلمه «کافر» در اینجا اشاره به بده پرستان بامیان باشد. گرچه پیروان بودائی و ملک محلی آن ها یکی از احفاد شیرهای بامیان تا اواسط قرن پنجم هجری هنوز درین دره شهیر وجود داشت و بدست سبکتگین و الپتگین مسلمان شد. پس دلیل ندارد که بده پرستان بامیان در آغاز قرن هفتم هجری هنوز آن قدر قوت و قدرت داشته باشند که باشندگان شهر اسلامی غلغله از ترس و فشار ایشان نه در حصار مانده بتوانند و نه در کوه و چنان پریشان باشند که در کنج خانه یا دکان خود مقدار فلز قیمتی را آب نتوانند.

بیانیم به کلمه «ترک». آیا این کلمه در اینجا به مفهوم نژادی استعمال شده؟ پیشتر گفتیم که میان دو کلمه «ترک» و «کافر» کلمه دیگری است که بدون نقطه ظاهراً شکل «امداد» نوشته شده و اگر این کلمه بصورت مصدر باب افعال استعمال باشد، کلمه «ترک» هم شاید اسم عامی باشد به معنی عدم قبول و ترک عمل یا چیزی و در این صورت البته «ترک امداد» عدم قبول امداد و کمک «کافر» معنی خواهد داد.

بهر حال در صورتیکه مقصد از «کافر» بده پرستان نیست، بحث ما در مورد دشمن استعمال شده که زندگانی را در شهر غلغله و بامیان در مضیقه فگنده همه می دانیم که مولفین اسلامی متهاجمین مغولی، بخصوص چنگیزیان را که از روی اعتقاد هم غیر مسلم بودند، بمناسبت قساوت قلبی هم بصفت «کافر» یاد کرده اند. بدین ترتیب آیا مقصد از کافری که در متن نامه ذکر شده چنگیز و بستگان او می باشد؟ پوشیده نیست که چنگیز با سپاه خون خوار خود بعد از کشته شدن نواسه اش «موتی جن» در شهر ضحاک (35 کیلومتری شرق دره بامیان) در سال 617 هجری قمری مطابق 1262 مسیحی وارد بامیان شده و شهر غلغله را آتش زد و همه زنده جان را از انسان گرفته تا حیوان هلاک نمود. آیا پریشانی سختی که از خلال سطور این نامه احساس می شود پیش حمله حملات مقدماتی چنگیز است؟ درین صورت این مکتوب باید در سال فوق الذکر در موقعی نوشته شده باشد که سپاه خون خوار مغول از شهر ضحاک بطرف مرکز بامیان متوجه شده و نویسنده نامه قراریکه خود می گوید (در حصار خزیدیم) (هم چنین مانده ایم نه در حصار می توانیم بود نه در کوه) (این چنین پریشانی بود نتوانستم آمدن) منتها درجه پریشان است و چنان اضطراب و سراسیمگی به او مستولی شده که خر خود را بدست «مقبل» ازین ورطه هلاکت بیرون می کشد تا فروخته شود و اگر بالفرض بفروش نرسد در جای امنی نگه داری شود.

اگر خوانندگان گرامی ملاحظه نموده باشند در مکتوبی که متن آن را در مقاله گذشته دادیم، هم کلمه «کافر» استعمال شده ولی آنجا واضح در مقابل کلمه «مسلمان» آمده و برای اینکه عین مورد استعمال این دو کلمه معلوم شود آن جمله را اینجا می آریم: "... ناگاه کافر یا مسلمان آنجا زیر قلعه آید ...". گمان نمی کنم که درین جمله مقصد از کلمه «کافر» آن طوریکه پیشتر اظهار کردیم اشاره ئی به مغول های چنگیزی باشد بلکه خود مورد استعمال در مقابل مسلمان واضح می سازد که مقصد از آن کسانی است غیر مسلمان، یعنی کافر از روی عقیده و ایمان و چون می دانیم که در مقابل مسلمان ها پیروان بودائی در بامیان زندگانی داشتند، باید قبول کرد که این بودائی ها همان طور که بعد از تبلیغ و جنگ یعقوب لیث صفاری پوره مسلمان نشدند و به آئین قدیم خود عودت کردند تا اینکه الپتگین و سبکتگین ملک محلی آن ها را اسیر نمود و مسلمان ساخت. معذالک بعد از 450 هجری قمری باز اقلأ عده ئی از بده پرستان بامیان، آنهایی که به ظاهر مسلمان شده بودند، باز به دیانت قدیمه خود مراجعت کردند و یا اینکه این گروه اصلاً کسانی بودند که حین حمله الپتگین و سبکتگین به کوه ها گریخته و از نقاط دشوار گذار و دره های ژرف و عمیق هندوکش و سلسله کوه بابا به بامیان مراجعت کرده اند. اگر چه این نظریه را بیشتر غیر احتمالی دانسته و رد کردم، کلمه «کافر» را طوریکه در مکتوب حاضر⁽²⁾ استعمال شده است به مفهوم مجازی مغول های خون خوار، حتی غیر مسلمان خواندم. معذالک اگر مفهوم اصلی این کلمه در مکتوب گذشته⁽³⁾ در نظر گرفته شود، احتمال پیدا می کند که کافرهای بده پرست هنوز در آغاز قرن هفتم هجری قمری در دره

بامیان باشند. سوالی که حالا در خاطر ما می‌گذرد این است که بالفرض اگر کفار بده پرست درین وقت در بامیان باشند، آیا تعداد و قوت ایشان درین وقت و زمان هنوز بدین پایه بود که مسلمان‌های شهر غلغله از ترس آن‌ها در حصارها خزیده و مجال نداشتند که آزادانه کوچکترین حرکتی نمایند؟ ناگفته نماند که در یک قطعه دیگری ازین اسناد غلغله که خوب خوانده نمی‌شود و مینورسکی در مقاله خود آن را به حرف ممیزه (B) تشخیص داده است، موضوع جنگ و حمله کافر بار دیگر تذکر یافته. چون اصل سند مذکور در موقع نوشتن این مقاله حاضر نیست از روی چند سطر ترجمه مینورسکی چنین معلوم می‌شود که:

"سپه سالار اجل شجاع الدین پسر مهرداد محمد امیرویه بزرگان دشت زین واری را چنین اطلاع می‌دهد که کفار خواجه حسین عژدی را شهید نموده و جامه او را برده اند..."

قرائت این مکتوب و دقت در کلمات اصلی متن آن، روشن نمودن هویت رجال و تعیین موقعیت جغرافیائی دشت زین واری و غیره مختصات این سند مطالعات دقیق بکار دارد. چیزیکه عجالتاً قابل توجه است موضوع جنگ کافر و شهید شدن یک نفر از مسلمانان است ولی باز واضح گفته نمی‌توانم که کدام کافر؟ کافر منحیث عقیده یعنی بده پرستان محلی بامیان، یا کافر خون خوار مغولی؟

بهر حال چون اوراق اسناد محدود و خواندن آن هم مشکل است و بر علاوه در متون هم بواسطه موریانه خوردگی خالیگاه‌هایی موجود است، عجالتاً در اظهار نظر احتیاط زیاد باید کرد. برای اینکه وجود این اسناد بکلی از نظر خوانندگان مجله آریانا مخفی نماند این دو مقاله مختصر در معرفی اسناد شهر غلغله تحریر شد.

قسمت سوم فال نامه

در دو شماره مجله [آریانا] تحت عنوان "اسناد خطی شهر غلغله" راجع به چند پارچه خطی صحبت نمودیم که در اثر حفاریات دو روزه در سال 1931 از خرابه‌های ارگ شهر غلغله بامیان بدست آمده و اصل و عکس‌های این مجموعه که در حدود یازده قطعه خورد و بزرگ است در اطاق بامیان، در موزه کابل، محفوظ می‌باشد. در قطعات مذکور آنچه مهم به نظر خورد دو سه مکتوب است که متن یکی در شماره (84) و متن دیگری در شماره (86) داده شده است و به استناد یک پارچه دیگر که در آن به صراحت تاریخ نوشته شده است، معلوم شد که اقلای یکی ازین پارچه‌ها (نه تمام مجموعه) در سال 607 هجری قمری، یعنی یازده سال قبل از رسیدن چنگیز به بامیان تحریر شده است. چون حالا موضوع اسناد خطی بامیان در میان آمده است، می‌خواهم به سلسله دو مقاله گذشته این دفعه کتاب مستقلی را به خواننده گرامی معرفی کنم که چند سال پیش بحیث کتابی مکشوف از شهر غلغله برای موزه کابل خریداری شده است.

این کتاب سر و آخر ندارد. دارای 349 صفحه است. کاغذ آن عموماً زرد رنگ و کلفت یعنی از همان کاغذهای قدیم است. معذالک اگر نیک دقت شود تمام اوراق کتاب یکسان نیست بلکه از نقطه نظر رنگ و جلا فرقی محسوس می‌شود، به این ترتیب که از آغاز تا صفحه 142 (به استثنای 52 صفحه اول) کاغذ

نسبتاً سفیدتر است و جلای خفیف دارد و بقیه اوراق تا آخر کتاب کلفت تر می باشد و (52) صفحه اول هم از همین جنس کاغذ اخیر است.

این ملاحظات از نقطه نظر تفکیک مندرجات کتاب و شیوه رسم الخط و ممیزات آن که بعدتر خواهیم دید، مهم و با دلایل دیگر ما را قادر می سازد که کتاب را به دو قسمت مشخص تقسیم کنیم که صفحه (142) حد فاصل آنست. روی هم رفته کتاب تمام به سیاهی نوشته شده (در قسمت اول سیاهی آبگین و در قسمت دوم غلیظ است) و در قسمت ثانی در حصص مختلف عناوین برنگ های سبز و سرخ و زعفرانی و طلا گرفته شده. قطع متن صفحه کتاب 5/50 در 8 سانتی است و با تار لک زرد و سرخ شیرازه بندی شده. پستی چرمی خام سرخ رنگ دارد که حتماً بعدها به آن چسپانیده شده است.

این کتاب که در حقیقت شکل مجموعه دارد در قسمت اول شامل هفت هیکل دعاها، نماز حاجات، تسبیح ها، مناجات ها، صورت دیدن هلال، پیش بینی کسوف، کشف ساعات سعد برای تعویذ نویسی و سایر مطالب پراکنده است. در قسمت دوم مضامین مختلف دارد ولی این مضامین به رسایلی تقسیم شده از قبیل: اختیارات الایام، جواهر داعیه، کتاب قرعه و نجوم⁽⁴⁾ که حصه های اساسی کتاب را تشکیل می دهد و اینجا به ترتیب صفحات عجلتاً عناوین برجسته و حصص متمایز آن را از سر تا آخر بصورت فهرستی می دهیم و بعد راجع به ثبوت دو قسمت کتاب اظهار نظر می کنیم:

هفت هیکل- [از صفحه 9 تا صفحه 22]

دعاها- [صفحه 33 و 34] از قبیل: دعای بعد از نان، دعای داخل شدن در شهر دعائی که در وقت سوار شدن بر ستور خوانده میشود و غیره.

اسناد دعای استفتاح- [از صفحه 35 تا صفحه 51]

نماز حاجات تسبیح، دعاها- [از صفحه 52 تا صفحه 70]

تعویذ و افسون- [از صفحه 71 تا صفحه 78]

مناجات کن فیکون، نماز حاجات تسبیح و اخبار صحابه و مفسرین درین باب ها [از صفحه 79 تا صفحه 110]

تعویذ خواجه امام زاهد یونس سکاوندی- [از صفحه 111 تا صفحه 120]

اخبار و دعاها متفرق- [از صفحه 121 تا صفحه 123]

اسناد دعای وبا- [از صفحه 123 تا 131]

حساب سال گشتن و بعض دعاها و یادداشت ها- [از صفحه 132 تا صفحه 143]

اختیارات الایام- [از صفحه 144 تا صفحه 157] رساله ایست در باب اسماء و خواص سی روزه ماه. این رساله تسلسل معلوماتی است که از ادب اوستائی و پهلوی سرچشمه گرفته و با تعدیل و تغییرات ذهنیت اسلامی اساس قدیم تر آن معلوم می شود.

جواهر ادعیه- [از صفحه 158 تا صفحه 194] رساله ایست مشتمل بر پنج باب بدین قرار: (1)- ادعیه سلطان (2)- ادعیه ایمه و سادات (3)- ادعیه اوقات (4)- ادعیه روز جمعه و (5)- ادعیه حوایج و حادثات. صفحه 194- ماه نو را در چه باید نگریست.

صفحه 197- دو یادداشت راجع به مولود و وفات: این یادداشت ها که در موقعش متن آن را خواهیم داد بسیار مهم است و در ماه های محرم و جمادی الاخر سال 583 هجری قمری نوشته شده و صاحب کتاب از صفحه سفید آغاز رساله ئی استفاده نموده و این یادداشت ها را قید کرده است.

کتاب قرعه- (از صفحه 198 تا صفحه 246) هر حصه متن با حروف درشت طلا، محاط با خطوط سرخ جدا شده و بعد از قرعه برداشتن مطابق علایم حروف حصه معینه خوانده می شد.

جادو و افسون و اشکال افلاک و ستارگان کشف روی طالع- (از صفحه 247 تا 254) نجوم- (از صفحه 253 تا صفحه 266)
(از صفحه 268 تا صفحه 349) آخر کتاب ناقص است.

این مجموعه در فهرست کتب قلمی موزه کابل بنام "فالنامه" قید شده و این اسم اسمی است وضعی که نظر به محتویات کتاب و ارتباط اکثر مضامین رسایل و منتخبات آن به فال و فال بینی با اینکه اسم اصل نیست، چندان بی مورد هم نمی باشد.

مجموعه اورا قی را که در کتاب فال نامه شیرازه بندی شده از روی نوعیت کاغذ [نازکی و کلفتی و رنگ] و روش رسم لحظه و ممیزات آن به دو قسمت می توان تقسیم نمود: قسمت اول از آغاز تا صفحه 142 و قسمت دوم از صفحه 144 تا آخر کتاب. اگر چه سر و آخر کتاب کمبود است و در قسمت اول مضامین متفرقه زیاد دارد و در قسمت ثانی در سر و آخر متن رسایل تاریخی به نظر نرسید، معذالک در قسمت اول و دوم دو سنه دیده می شود صریح و واضح که اینک در اطراف آن اظهار نظر می شود.

قسمت اول: درین حصه سنه در صفحه (110) کتاب آمده و قرار فهرست محتویات که با قید صفحات پیشتر ذکر نمودیم صفحه [110] آخر مبحث مناجات کن فیکون است که در آن شرحی راجع به نماز حاجات و تسبیح و اخبار صحابه و مفسرین در این باب ها داده شده و اتفاقاً صفحه ایست که در آن اخبار مربوط به یک سلسله تسبیح ها تمام شده و بعد از آخر صفحه دو سطر هم در حاشیه نوشته شده و راقم گوید:

"هر که سه بار بامداد، دو بار شب این تسبیح ها را بگوید اگر آسمان بر زمین افتد این بنده در میان هر دو بسلامت باشد خدای عز و جل بر آن بنده رحمت کند که این نماز ها بکند و این تسبیحها توفیق یابد از حق که بکند نویسنده را بدعای ایمان یاد دارد و مادر و بدر [پدر] وی را با جملگی امت مصطفی علیه السلام کتبه دولتشاه بن حی بن محمد تولکی بتاریخ ماه ذیقعد سنه احدی عشر و سنه"

جمله (دولتشاه بن حی بن محمد تولکی) هیچ نقطه ندارد معذالک از روی سواد خط واضح معلوم می شود که اسم خطاط و نویسنده این تسبیح ها «دولتشاه» بوده و اسم پدر او را باید حدس زد و خوانندگان خود می دانند که به قرینه صور مختلف از آن خوانده می شود. اسم جدش که البته «محمد» است و کلمه آخر را بنده [تولکی] خوانده ام و می گویم که «تولک» از توابع هرات موطن و مسقط الراس دولتشاه مذکور بوده و یک دلیل ضمنی هم به تائید این مطلب دارم، این است که در یکی از صفحات قسمت اول کتاب (صفحه 92) در ذیل «اسمای ادبا» تنها به ذکر نام های هفت هشت نفر ادبای هروی اکتفا شده است و بس. شبهه ئی نیست که سنه و تاریخ و نام نویسنده به ترتیبی که ذکر شده اقلأ در مورد یک حصه معین قسمت اول مجموعه فال نامه صدق می کند و مطلبی است صریح و ثابت و موثق چون قراریکه گفتیم روش و ممیزات رسم الخط متون فارسی: (زیرا حصصی از قبیل متن دعا ها و تسبیح ها بعربی هم دارد) در تمام قسمت اول تقریباً یک چیز است. گمان غالب بر آن می رود که همه این قسمت از نقطه نظر خط بقلم یک نفر (دولتشاه) نوشته شده باشد و اگر در یک موقع و در یک تاریخ نوشته نشده باشد به تفاریق تحریر شده و اگر در صورت آخر بالفرض بقلم یک نفر نباشد سنه تحریر آن در حوالی همان سال 611 هجری قمری دور می زند.

شیوه خط قسمت اول کتاب فال نامه (یعنی خط دولتشاه تولکی) شباهت زیاد به شیوه خط نسخه خطی التفریم ابوریحان بیرونی دارد که جلال همائی بنام نسخه (حص) یاد کرده⁽⁵⁾ و در سال 593 هجری قمری یعنی 18 سال قبل از قسمت اول فال نامه بقلم محمد بن حسن بن ابی نصر بن حسن بن محمد منجم نوشته شده است و حین مطالعه رسم الخط و ممیزات کتاب درین باب مفصل تر بحث خواهیم نمود.

"... و این بنده از دنیا بیرون نشود تا خدای را عز و جل اندر خواب نه بیند و هر که خدای را عز اسمه در خواب دید و نکوید که چگونه دید و صفت نکند چگونه تمام شبه نباشد و خدای عز و جل مرین بنده را بهدایتی که اندر نماز خوانده باشد ثواب حج و عمره و روز قیامت این بنده در جمع بیغامبران باشد صلوات الله علیم اجمعین و هزار هزار فرشته بفرستد ایزد عز و جل تا بر جنازه این بنده نماز کنند و بر جنازه وی بروند تا بسر کور وی چون او را در کور نهند کور خود را مرغزاری بیند از مرغزارهای بهشت و سوال کور را جواب بدهد به آسانی هرمان خدای عز و جل چون از کور بر انکیزانند روی او چون ماه شب چهارده باشد و دیدار خود باین همه بنمایدش خبر عبدالله بن مسعود رضی الله علیه که بیغامبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم هر که روز آدینه اندر ماه رجب چهار رکعت نماز کند میان نماز پیشین و نماز دیگر خواند اندر هر رکعتی الحمد یکبار و آیه الکرسی هفت و قل هو الله احد خدای تعالی فرماید تا برای این بنده هزار هزار نیکی بنویسند و هزار هزار بدی پاک کنند اسامه او و نامه وی بدست راست دهند و عذاب کورش نباشد خبر است از پیامبر صلی الله علیه و سلم کی خدای را عزوجل فرشته ایست در دریای سفند [؟] که او را سیصد هزار سر است اندر هر سری سیصد هزار دویست و بر هر روی سیصد هزار دهانست و اندر هر دهانی سیصد هزار زبانست بهر زبانی سیصد هزار لغت خدای را عز و جل تسبیح کند که آن بدیگری نماند نام این فرشته روباییل است و از تسبیحهای این فرشته یکی اینست سبحان الدائم للقدیم سبحان الحی القیوم سبحان الملک القدوس رب الملائکه و الروح سبحان الله العلی لا علی سبحان من علی فی الهوا سبحان الله و تعالی سبحان الله و الحمدیه هر که سه بار بامداد و سه بار شب این تسبیحها را بگوید اگر آسمان بر زمین افتد این بنده در میان هر دو سلامت باشد. خدای عز و جل بدان بنده رحمت کند که این نمازها بکند و این تسبیحها توفیق یابد الحق که بکند نویسنده را بدعای ایمان یاد دارد و مادر و پدر وی را با جملگی امت مصطفی علیه السلام کند. دولتشاه بن حی بن محمد تولکی بتاریخ ماه ذیقعد سنه

و این نذر از دنیا بیرون نشود تا نظای را عذر و جل اندر خواب
 نه بیند و هر کس صدای را عذر اسم در خواب دید و نگذرد که چگونه
 دید و صفت نکند چگونگی تا مشبه نباشد و صدای عذر و جل مرین
 بنده را بهر ایتمی که اندر نماز خوانده باشد ثواب حج و عمره
 و روزه قیامت این نذر در جمیع بیغامبران باشد صلوات الله
 علیه لجمعینی هزار هزار فرشته لغزستند این دعوای
 تا به چهارده و آن نذر نماز کنند و بد جنازه عوی بدوند تا بسد
 کوروی چون در کور نهند کور خود را در بخاری بیند
 از مر عذارهای بهشت و سوال کور را جواب بد هدیه اساتی
 بعد از صدای عذر و جل خون از کور بد اندیز است بوی او چون
 ماه شب چهارده باشد و دیدار خود باین همه بنماید مش
 خ
 بر عذر الله بن مسعود رضی الله عنه که
 بیغام میگفت صلی الله علیه و آله و سلم هر کس روز آدین اندر
 ماه رجب چهار رکعت نماز کند میان نماز پیشین و نماز دیکر
 خواند اندر هر رکعت الحمد یکبار و آیه الکرسی هفت بار و قل هو الله

قسمت اول فالنامه: صفحه (110) صفحه اخیر رساله مناجات کن فیکون بخط (دولت شاه بن حبشی بن محمد تولکی)

در متن مقاله بعلت نبودن نقطه در جمله فوق در خواندن اسم پدر و مسقط الراس کاتب تردد نشان داده شده است. خوشبختانه بعدتر غیر از این صفحه در صفحه دیگر کتاب اسم کاتب و پدر و جد و مسقط الراس او با تمام نقطه دیده شد و در صحت اسما شبهه ئی باقی نماند که از آن در مقاله آینده بحث می شود.

قسمت دوم: این حصه که بحساب صفحه از (144) تا آخر کتاب (صفحه 349) را در بر می گیرد، از نقطه نظر کاغذ و سیاهی و شیوه خط با قسمت اولی متمایز و مندرجات آن هم مانند آن حصه پراکنده نمی باشد بلکه شامل موضوعات معینی است که اینجا در فهرست محتویات بنام رسایل: اختیارات الایام، جواهر ادعیه، کتاب قرعه و نجوم از آن ها اسم بردیم.

متأسفانه با دقتی که تا حال بعمل آمده در سر و آخر این رسایل کدام سنه و تاریخی مربوطه متن یکی از آن ها دیده نشده ولی در صفحه (197) که اصلاً سفید بوده و در روی دیگر آن (صفحه 198) کتاب قرعه آغاز شده است دو یادداشت راجع به مولود و وفات دو نفر در سال 583 هجری قمری تحریر شده که متن آن قرار آتی است:

"مولود فرزند عزیز احسان الدین عزیز الاسلام زیده رفیعا در شب سه شنبه نماز خفتن پنجم ماه محرم سه ثلث و ثمانین و خمس ماء".

"وفات الدین خداوند امیر اسفها لاراجل کبیر موید بظفر منصور عادل جمال الدواله و الدین ظهر الاسلام و المسلمین سپهدار خراسان رحمه الله روز دوشنبه بتاریخ الثالث جمادی الاخر سنه ثلث و ثمانین و خمس ماء خدای تعالی برو رحمت کناد و کناهان او را عفو کناد بران مسلمان رحمت کناد کی او را دعاء خیر یاد دارد"

عجالتاً اینجا به هویت این متولد و متوفی کاری نداریم. بحث ما در تاریخ قسمت دوم فال نامه است و سال 583 هجری قمری را با قید دو یادداشت در صفحه سفید مقدم بر آغاز یکی از رسایل آن یافته ایم. گمان غالب برین می رود که چند رساله: (اختیارات الایام، جواهر ادعیه، کتاب قرعه و رساله نجوم) که بیک شیوه خط واحد و حتی بیک دست نوشته شده روزی بحیث یک کتاب یا یک مجموعه وجود خارجی داشته. آیا سال 583 هجری قمری را می توان سال تحریر (سال تالیف مطالعه و تدقیق دیگر می خواهد) رسایل فوق دانست؟ یا اقلاً می توان آن را بحیث تاریخ کتابت کتاب قرعه قبول کرد؟

گمان غالب برین می رود که قسمت دوم فال نامه بحیث یک مجموعه سال ها قبل از زمان یادداشت های فوق وجود داشته و طوریکه معمول بود و هست یادداشت کننده شاید مالک مجموعه در صفحه اول آن که سفید بود یادداشت های مطلوب خود را گرفته است. از روی ممیزات سبک و مختصات رسم الخط بنده به این عقیده هستم که قسمت دوم فال نامه در اواخر قرن پنجم یا اقلأ در سال های اول قرن ششم وجود خارجی داشته. آنچه این نظریه را پیش خودم تائید می کند شیوه رسم الخط آنست که باز عین نمونه آن را در نسخه خطی دیگر التفهیم سراغ دارم که تحت نمره 1521 در کتابخانه مجلس شورای ملی ایران می باشد و بسال 538 هجری قمری نوشته شده و آقای جلال همائی مصحح و شارح کتاب التفهیم لاوایل صناعه التنجیم استاد ابوریحان بیرونی آن را خطی ثلث خوانده که بعقیده ایشان در قرن چهارم و پنجم هجری متداول بوده و مختصاب آن را مطالعه خواهیم نمود.

نسبت به یکی از ورق پاره های که از شهر غلغله پیدا شده و بسال 607 هجری قمری سنه دارد، قسمت اول فال نامه (تحریر در 611 هجری) 5 سال موخرتر و یادداشت هائی که در قسمت دوم آن یافته ایم [تحریر در 583 هجری] 24 سال مقدم تر می باشد و چون چنگیز خان در سال 617 هجری قمری وارد بامیان شده است، فال نامه تماماً بدون فرق قسمت اول و دوم به دوره پیش از مغل تعلق می گیرد و چون آثار زبان دری این دوره محدود و انگشت شمار است، صرف نظر از موضوع کتاب که شاید نزد همگان چندان مهم تلقی نشود از نقطه نظر زبان و سبک تحریر و شیوه بیان و روش نگارش و ممیزات رسم الخط

و اصطلاحات و لغات سچۀ پارینه دری در عداد آثاری قرار می گیرد که از نقطه نظر سبک شناسی به دوره قدیم نثر دری یا سبک سامانی تعلق دارد و استاد ملک الشعراء بهار حدود آن را بین 300 و 450 هجری قمری معین کرده و دامنه زمان آن را تا قرن 6 ممتد نموده اند.

شبهه ئی نیست که بدین سبک آثاری از نیمه اول قرن چهارم تا اواخر قرن 6 موجود است و قسمت اول فال نامه چند سالی از قرن ششم تجاوز می کند اما ملتفت باید بود که اول میان قسمت اول و قسمت دوم کتاب از هر حیث فرق بارز موجود است و ثانیاً بسیار مثال ها در دست است که برخی آثار با اینکه از روی سینه تالیف و تحریر بر برخی دیگر بسیار موخرتر اند اما از روی روانی عبارت، کوتاهی فقره ها، کمی لغات عربی و کثرت لغات کهنه دری و دیگر مشخصات سبک یا آثار اولیه نثر دری مثلاً نثر بلعمی همسری می کند و این تا حدی زیاد مربوط به موضوع کتاب، و محل تالیف و ترجمه اثر و تاثیر نفوذ زبان عرب در آن نقطه، می باشد. قدر مسلم این است که به استثنای (ایدون) و (ایزر) بجای (چنین) و (اینجا) باقی تقریباً تمام مشخصات قدیم ترین نثر دری در رسایل قسمت دوم فال نامه دیده می شود. و از نقطه نظر ممیزات رسم الخط هم تقریباً با قدیم ترین شیوه ها همسری دارد و این نظریه ایست که بعد از نشر نمونه ها هویدا خواهد شد. ناگفته نماند که سینه متذکره در صفحه 110 در مورد جزوی از قسمت اول با کل آن بصورت حتم تاریخ کتابت قبول می شود نه تاریخ تالیف یا تصنیف آن و تاریخ دو یادداشت که در صفحه 197 قسمت دوم آمده نه تاریخ تالیف رساله یا رسایل و نه تاریخ کتابت آن ها قبول شده می تواند. فقط اینقدر وانمود می کند که رسایل قسمت دوم بحیث یک کتاب یا یک مجموعه در سال تحریر یادداشت های مذکور یعنی (583 هجری قمری) وجود خارجی داشته است. پس تاریخ تقریبی تالیف رسایل مذکور از روی موضوع و سبک عبارات و تاریخ تقریبی کتابت آن از روی ممیزات رسم الخط تعیین شده می تواند و بس.

بهر حال چون به دلایلی که ذکر شد اوراق فال نامه مرکب از دو مجموعه یا دو قسمت مشخص است، درین دو حصه هم اولی دارای مضامین پراکنده و دومی شامل یک عده رسایل معینی می باشد. در قسمت اولی از مباحث عمده و در قسمت ثانی از هر رساله بعض نمونه های متن را اتخاذ می کنیم. در آخر هر قسمت کتاب ممیزات رسم الخط را هم مطالعه خواهیم نمود.

نمونه های متن از قسمت اول کتاب:

صفحه 54 و 55: پیشتر گفتیم که از نقطه نظر جنس کاغذ 50 صفحه اول با قسمت دوم کتاب هم رنگ است. در سر صفحه 53 که کاغذ آن نازک و نسبتاً سفیدتر می باشد، مضمون چنین شروع می شود: "دو رکعت نماز کند از جهت مهر و دوستی ...". صفحه بعد (54) چنین عنوان دارد: "حرز کامل و نام بزرگ درین حرز است". اینک نمونه اول نثر متن را ازین صفحه و صفحه بعد انتخاب می کنیم و یا رسم الخط خوددش می نویسم:

"بسم الله الرحمن الرحيم"

"شب معراج بیغامبر صلوٰة الله علیه بدید در لوحی نبشته از نور بخط سبز روایت کند عبدالله عباس رضی الله عنه این حدیث و سوکند یاد کند بدان خدای که جزو خدای دیگر نیست که از بیغامبر علیه السلام شنیدم چندین بار که گفت امیدوارترین چیزها مراست مرا این حرز است که نامها بزرگ در ویست شب معراج دیدم نبشته بر تخته از نور بخط سبز میان آن لوح و عرش هیچ حجاب نبود جبرائیل مرا خبر کرد و گفت اگر نه آنستی که امت تو همه طاعن شوندی و اعتماد بدین حرز کنند و طاعتها دیگر دست باز دارند و الا ترا خبر کنی از ثواب این حرز و لیکن خدای تعالی هر کرا حاجتست از انواع حاجت این

دعا را بخواند من خاتمت کار او بر سعادت کنم بس آنک حق این دعا بجای آورده باشد گفت خدای عز و جل یا محمد کناهان تو همه بیمارزیدم و نعمت بر تو تمام کردم و بر راه راست پداشتم ترا و این نامها امتان ترا هدیه دادم و بعزت من که مرا بخواند بدین نام ها اجابت کنم او را هر ج بخواند بدهم او را بعزة من که هر که مرا بخواند و این نام ها را حق شناسد درجت در بهشت بردارم او را و از هول روز قیامت ایمن کنم او را و من از و خشنود باشم و برو رحمت کنم و اگر آرزوهای که او را ست بخواند بدهم در دنیا و اضعاف آن روز قیامت بدهم دوشمنان او را از وی باز دارم و دیو را برو دست ندهم و علم و عبادت و فروتنی و استقامت کارها روزی کنم و بنظر رحمت در وی نکرم و اگر کسی این دعا بخواند خواندن و حاجت مهم دارد نیم شب باید که برخیزد و آب دست تمام نیکو بکند و دو رکعت نماز کند به آهستگی و هر ج خواهد بخواند بس این دعا بخواند و هر ج بخواند روا باشد مکر ستم و جیزی که بزه باشد و محال نخواهد و دیگر هر ج باشد دنیائی و آخرتی بخواند بس گفت بیغامبر صلی الله علیه و سلم هر که خواهد که خدای او را دوست گیرد این دعا را بیاموزد نه بدارم که این دعا را جز نیکان امت من بیاموزند و بر خدای تعالی کمان راست کند و هفت بار بگوید."

نمونه دوم نثر از صفحه 66 و 67:

"روایت کنند که مردی را در روم در زندان کرده بودند سی و سه سال اندران زندان بمانده بود. بس عهد کرد با خدای تعالی و گفت اگر مرا راحت آید حج کنم و کور پیغامبر را زیارت کنم بس شبی بخواب دید کی مرغی بیامد در آن زندان و بمنقار آن دعا را بدو خواند بزبان فصیح این مرد بس دعا یاد گرفت سه شب بخواند شب چهارم بخواب دید خویش تن را بر بام خانه خویش بیدار شد خود را بر بام خویش دید فرزندان و خویشان وی را بشناختند به نزدیک وی شدند اول این دعا می خواند و بس ایشان را خبر داد از حال خویش و گفت من عهد کرده ام با خدای عز و جل که حج کنم امسال که آمده است آنکاه برفت و حج بکرد اندر طواف این دعا می خواند و مردی از وی بپرسید چونست این دعا از کجا آموختی که من این دعا را بروم آموختم از مرغی گفت راست گفتی که من نیز از مرغی آموختم مرغیست اندر هوا معلق ایستاده این دعا همی خواند و من یاد گرفتم هرگز نبود که مرا غمی بیش آید یا حاجتی بود بخدای عزه و جل این جهانی و یا آن جهانی که نه خدای عزه و جل حاجت من روا کردی و هر که را غم و شادی بیش آمد این دعا را بخواند هر ج از خای عزه و جل خواهد بیاید بحرمت این دعا و اگر کسی بیش سلطانی شود یا بیش ستم کاری شده هر حاجتی که بخواند حاجتش روا شود بحرمت این دعا اگر کسی را بیمی بود ایمن شود و اگر کسی را جادوی کرده باشند این دعا بنویسد و با خود بدارد جادوی بدو کار نکند و اگر کسی جیزی خورده باشد که بدان هلاک خواهد شد بر کاغذ بنویسد و بشوید آن کس را دهد تا بخورد عافیت یابد بحرمت این دعا هر ک بر خود مقیم بدارد هرگز بدست ظالمی گرفتار نشود و هر ک ب ددل بود دلیر گردد و هر ک کاهل نماز بود این دعا بنویسد و زیر بالین بنهد حریص گردد و خدای عزه و جل به بیم نماز ناکردن در دلش افکند و هر ک درین دعا شک کند و الله اعلم و دعا اینست."

نمونه سوم از صفحه 71: "تعویذ از جهت پیش رفتن سلطان و ملوک و دشمنان و بدان که اگر در میان تیغ بران و آتش تیز در رود چون این نام ها با او باشد یا بخواند بر خود دمد بقدرة خدای تعالی هیچ دشمن برو قادر نکردد و دست نیابد چون بیش سلطان روی بر بازوی راست باید بست و اگر در پوست شیر دوزد همه خلق ازو بهراسد این دعا را اسناد بسیار است مختصر کرده شد."

قسمت چهارم فالنامه

مناجات کن فیکون:

در مقاله گذشته در فهرست مندرجات فال نامه تحت عنوان: "مناجات کن فیکون" از صفحه 79 تا 110 را جدا کرده بودیم. صفحه 110 همان صفحه ایست که قراریکه دیدیم کاتبی بنام «دولتشاه» کتابت تسبیحها را بتاریخ ماه ذیقعد سنه احدی عشر و ستمایه (611 هجری قمری) تمام کرده است. در اثر تکرار مطالعه و ورق گردانی دقیقتر کتاب خوشبختانه تحت عنوان و مناجات کن فیکون فی جمیع الاحوال راجع به صحت اسم کاتب فوق الذکر و اسم پدر و جد و مسقط الراسش در قید سنه دیگر معلومات موثق بدست آمد و جمله ئی که بعلت نداشتن نقطه ما را در خواندن صحیح اسم کاتب و پدرش و مسقط الراس او در تردد گذاشته بود، حل شد و حدس ما بصواب برآمد. این چند سطر صفحه 79 قرار آتی است: "کتاب صلوات و تحیات و تسبیحات از موده همه مهمات را که بزرگان پیوسته بکار داشته اند و مراد های ایشان برآمدست صاحبه دولتشاه بن حبشی بن محمد معروف تولکی بتاریخ الحادی و العشر سنه ست و ستمایه". بدین ترتیب حالا دیگر شبهه ئی نداریم که کاتب این مناجات شخصی بوده موسوم به دولتشاه بن حبشی بن محمد که بنام مسقط الراس خود تولک که بگمان غالب همان تولک از توابع هرات است به (تولکی) شهرت داشته باشد و قراریکه خود تذکر می دهد صاحب کتاب مناجات مذکور بوده. از روی کلمه (صاحب) گفته نمی توانیم که اوراق مجلد فال نامه یا اقلاً قسمت اول آن که کتاب مناجات شامل آنست متعلق به او بوده یا خیر؟ میان دو سنه ئی که در آغاز و آخر مناجات تحریر است، پنج سال فرق است زیرا اولی سنه (ست و ستمایه) و دومی (احدی عشر و ستمایه) می باشد و واضح است که نوشتن (35) صفحه پنج سال وقت نگرفته است و از آغاز تا انجام برای کاتب مشاغل دیگر پیش شده است.

نمونه چهارم نثر: به سلسله نمونه های نثر قسمت اول کتاب فال نامه اینک از صفحه 80 و 81 شرحی را که بحیث مقدمه بر مناجات کن فیکون نوشته شده است، اقتباس می کنیم:

"این مناجاتییست که علما و ائمه دین و بزرگواران و خواجهگان و اهل طریقت بیرون آورده اند از جهت جمله مهمات مسلمانان و این مناجات را مناجات کن فیکن خوانند زیرا چه باجابت نزدیک است و اسامی مردان حقیقت و ملکان فرمانروا و بادشاهان گردآلود درین مناجات درآورده اند تا اگر مسلمانی بهمی فرود ماند و چاره کار خود نداند و بیچاره گردد بدین مناجات تولا کند باعتقاد پاک و نیت صادق بخواند این بزرگان را بکرم حق وسیلت سازد هر حاجت و هر مهم که دارد بزودی میسر شود و حق تعالی آن بنده را حیات دل روزی کند و باطن وی را عمارات فرماید از برکت و بزرگی این بزرگان دین حق سبحانه و تعالی همه مهمات وی کفایت کند و همه اعراض وی بجا عمل گرداند و همه مهماتها بجا عمل گردد و همه حاجتها روا شود و این مناجاه کن فیکون گفته اند هر ک شک آرد نعوذ بالله کافر گردد. اقصی القضاة احمد صغانه ئی گوید رحمت الله علیه که در ورطه هلاکت افتاده بودم این مناجات را باعتقاد درست بر زبان راندم مظفر و منصور شدم بر اعدا از بزرگی و عظمت این مناجات اینست."

در آخر مناجات حرمت اسماء انبیا علیهم السلام آل یاسین سادات، اولاد علی (رض) اسماء مشایخ حتی اسماء ادبا یاد شده است و اینک نام های همین دو دسته اخیر را نقل می کنم:

اسامی مشایخ کبار: اویس قرتی، صیب رومی، بو حنیفه کوفی شافعی مطلی، بو یوسف قاضی، محمد حسن، زفر صحابی، بو مسلم بخاری، بو عبید جراح، بو مسلم مرغزی، بو الحسن قدوری، معروفی کوخی، ابراهیم ادهم، شفیق بلخی، بشر جافی، با یزید بسطامی، جنید بغدادی، بو بکر شبلی، سفیان ثوری، حسن بصری، ذانتون مصری، فتح موصلی، حبیب عجمی، حسین منصور، سدید سقطی، صالح مری، داود طای، حاتم اصم، ربیع ختیم، سعید جبیر، بو الحسن نوری، بو الحسن خرقانی، جعفر در هندوانی، بوبکر سکیت، سعدوه بن بوبکر وراق، ابراهیم خواص، بوعلی دقاق، محمد علی حکیم ترمزی، حسین فصیل عیا ض، معاد رازی، بوبکر واسطی، بوتراب نخشی، بوبکر کتابی، بوبکر دندقانی، حرم حیان، فضیل عیاض، علیان مجنون، یوسف اسباط، عتبه للغلام، خواجه فرزوق، احمد خضر وریه، احمد ندیم، حسین زنجانی، بوبکر پیش نماز پروانچی، علی رویکر، محمد سیاه، حسن عزالی، عمر کمجواری، عبدالصمد، کابلی، بوبکر کرمانی، قاضی وحش، بولیث سمرقندی، بوبکر غازی، شداد حکیم، بوالخیر همدانی، عبدالله مبارک، محمود سبکتگین، ابراهیم رضی، محمد حدادی، یوسف لجامی، عبدالسلام رضوان، یونس سکاوندی، علی هجویری، سلیمان خلجی، یوسف حدادی، عبدالملک زاهد، مظفر الیاس، سعید.

اسامی ادبا: محمد هروی، حسین هروی، منصور هروی، عمر هروی، احمد هروی، عثمان هروی، عبدالله هروی، علی هروی.

نمونه پنجم نثر از صفحه 97 از متن رساله مناجات کن فیکون:

"پیغامبر گفت صلی الله علیه و سلم هر ک این نماز نکند خدای عز و جل فرمان دهد تا از آن روز که این بنده این نماز کرده باشد تا آن روز که بمیرد هر روز هزار نیکی اندر مه این بنده بنویسند و بدی ها پاک می کنند و بعد خدای عز و جل بهر آنی که بخواند، باشد شارستانی اندر بهشت از یاقوت سرخ⁽¹⁾ و بدهد هدای عز و جل مر و را بر حرفی کوشکی اندر بهشت از مروارید سپید خدای عز و جل حوزان بهشت را جفت او گرداند و خدای عز و جل از وی خوشنود شود چنانک هر گز ناخشنود نشود و نام این بنده از عابدان نویسند و سعادتش روزی کند و وی را بیمارزد و فرمان دهد تا از برای وی بنویسند بهر رکعتی ثواب پنجاه هزار سال نیکی و هزار تاج کرامت بر سر وی نهد."

* * *

تعویذ خواجه امام زاهد یونس سگاوندی رحمه الله علیه: از (صفحه 111 تا صفحه 120) برای دردهای ذیل: درد شقیقه، درد گوش، درد چشم، درد پستان، درد پای، درد استخوان، تعویذ برای باد، برای خلاصی از دست ظالم و غیره.

اسناد دعا وبا از (صفحه 123 تا صفحه 131).

نمونه ششم نثر از صفحه 123 مربوط این حصه:

"در شهر سمرقند وبا افتاده بود دور از شهرهای مسلمانان در مدت دو ماه شست⁽²⁾ هزار جنازه از آن شهر بیرون بردند امامی بود در آن شهر و را پرسیدند که تقدیر گرفته اند که در مدت دو ماه شست هزار جنازه ازین شهر بیرون بردند چگونه بود که گرد خانه تو نگشت آن امام گفت دعاست که سید صلی الله علیه و سلم گفتست هر که هفت بار این دعا را بخواند وبا گرد خانه او نگردد من هر روز هفت بار این دعا بخوانم ببرکة این دعا وبا گرد خانه من نگردد دعا اینست."

در اخیر بعد از اسمای پیغمبر و بعضی فرشتگان و حرمت بزرگان و مشایخ شفیع آورده شده و اسمای متذکره قرار آتی است:

خواجه امام غالب بن انصاری، خواجه امام خلیل بکری، خواجه امام عبدالله شادان، خواجه امام احمد بن صالح البغدادی، امام یزید بن صالح، خواجه امام محمد بن احمد بن الحلاوی، خواجه امام حسین بن خلف خواجه امام عبدالرحمن سفری، خواجه امام عبدالکریم سفری، خواجه امام ابوبکر شاه آبادی، خواجه امام ابوبکر خیاط، خواجه امام ابوالمعانی، خواجه امام محمد صراف، خواجه امام محمد الجر خنی، خواجه امام محمد الصفاری، خواجه امام محمد عارف آبادی، خواجه امام ابو نصر، خواجه امام ابوالفتح، خواجه امام سعید، خواجه امام ابوبکر نوابادی، خواجه امام ابوسعید سکزی، خواجه حسن خرقانی، خواجه امام عمر عز الدین، خواجه حسن بصری، خواجه امام ابوحنیفه، حبیب حبشی، خواجه امام معروف کرخی، خواجه امام ذالنون مصری، خواجه امام شفیق بلخی، خواجه امام بایزید بسطامی، خواجه امام فضیل عیاض، خواجه امام اوئیس قرنی، خواجه امام سدید سقطی، خواجه امام جنید بغدادی، خواجه امام ابن سیرین، خواجه امام ابوبکر شبلی، خواجه امام حسین منصور حلاج، خواجه امام ملک دینار، خواجه امام عبدالسلام، بن رضوان، خواجه امام عبدالله بن یعقوب، خواجه امام یعقوب، خواجه امام ابونصر بن محمد خواجه امام ابوالقاسم بن طاهر، خواجه امام محمد بن سامه المقری، خواجه امام یعقوب الصفائی، خواجه امام المسافرین شیب، خواجه امام ابوالقاسم بن خطیب، خواجه امام سعید بن عقیل، لعلوی، خواجه امام عبدالرحمن، خواجه امام یوسف ادیب، خواجه امام ابوبکر بلخی، خواجه امام سلیمان خلجی، خواجه امام زاهد، خواجه امام یونس سجاوندی، خواجه امام احمد بن طوبی، خواجه امام سلیمان هروی، خواجه امام قصوری گردیزی، خواجه امام ابوبکر درباران، خواجه امام شبیهه، خواجه امام حدادی، خواجه امام معروف کرخی، خواجه امام عبدالله مبارک، خواجه امام جعفر صوفی، خواجه امام ابوبکر خمش، سلطان عادل محمود سبکتگین.

* * *

حساب سال، کشتن و بعض دعاها و یادداشت های دیگر: (از صفحه 132 تا صفحه 143) نمونه هفتم نثر از صفحه 139 و 140 که بطور حکایت اصلا از روی کدام مآخذ دیگر نقل شده چنانچه عین همین حکایت در ورقه مجزی بقطع کوچکتر در میان اوراق کتاب نهاده شده و موجود است متن حکایت:

"چنین گویند که در روزگار هارون الرشید سه حکیم بودند یکی را ابولوفای بوژکانی گفتندی و دیگری را ابو جعفر خازن و سه دیگر را ابو معشر بلخی از بهر او کتاب ها ساختند و درست کردند و هر چیزی که ایشان بساختندی با بصیرت آمدی پس امیر المومنین گفت مر ایشان را که از جهت من چیزی بسازید که من از حال بیماران بدانم و مرا از این هر سه استاد زمانه بنشستند و با یکدیگر مشورت کردند چنین گویند که به پنج سال در اندیشه و تفکر آن بودند امیر المومنین درین پنج سال پنج هزار دیناری نیشابوری در وجه ایشان صرف کرد. پس از این هر سه استاد بزرگ و حکیمان زمانه بحساب بیرون آوردند و دو لوح بساختند یکی لوح الحیات و یکی لوح الممات چون خواهد کسی که ازین علم کند چنان باید که نام بیمار ببری و نام مادر او ببری و پس آن را بحساب جمل جمله کن و بس ببری که چند روزست که بیمار شدست آن روز ها را بدین برافزای و اگر بیمار دیرینه شده باشد چهل بدان افزاید و از ماه جند گذشته باشد و افزاید چون این همه جمله کردی بیست روز دیگر بدان برافزاید و پس از جمله سی کان سی کان برود آنچه کم از سی ماند بنکر تا در کدام لوح یابی اگر در لوح زندگانی یابی شفا باشد و اگر در لوح مرک یابی بمیرد دل درو نباید بست و چون بساختند بیش امیر المومنین نهادند امیر

المومنین را نیک خوش آمد هر يك از ایشان را پنج هزار دینار صلّه داد و بفرمود تا این نسخه را در درج زرین نهادند بخزینه امیر المومنین بردند چون هر گاه کسی نالنده شدی زود آن لوح بخواستی و از آن درج بیرون گرفتندی و در آن لوح ها بنکریستی اگر در لوح زندگانی یافتی شادمان شدی و اگر در لوح مرگ یافتی جهاز انکس بساختی و درست هم چنان بودی و این نسخه در خزینه او بود تا زنده بود کسی این را ندیده بود چون او وفات کرد این نسخه ظاهر شد عذیدیت که در دست بسیار کس نیابی و این را بس عزیز باید داشت و بدست هر کس نباید داد و بناشایست نباید نمود."

این بود شرح محتویات قسمت اول فالنامه و حالا می خواهم چند سطری در اطراف روش خط و ممیزات رسم الخط آن بنویسم. در یکی از حصص جزو قسمت اول در سر و آخر رساله مناجات کن فیکون اسم کاتب و سال کتابت تحریر است که در مقاله اول و اینجا شرحی در آن موارد نوشته شده. آیا دولتشاه تولکی، کاتب رساله، سائر حصص قسمت اول فالنامه را هم نوشته؟ از روی شباهت خط به این سوال جواب مثبت می توان داد. چون کاتب خودش را مالک کتاب هم خوانده و مطابق ذوق و احتیاج خود پارچه های مختلف را استنساخ می نمود و پارچه هایی که در قسمت اول فالنامه گنجانیده شده عموماً از روی خط یکدست می باشد، پس حکم می توان کرد که همه قسمت اول کتاب بدست دولت شاه مذکور در حوالی همان سال های (606) و (611) هجری قمری تحریر شده است. طوری که در مقاله اول به ملاحظه رسانیده شده میان دو قسمت اول و دوم کتاب فالنامه از نقطه نظر روش و ممیزات خط فرق زیاد است و یکی از علل عمده تمیز دو حصه کتاب خط و ممیزات آن می باشد. خط قسمت اول فالنامه را در مقاله گذشته بعد از مقایسه با شیوه خط نسخه (حصص) کتاب التفهیم به استناد نظریات آقای جلال همانی شارح کتاب مذکور ثلثی خواندیم که بعقیده ایشان در قرون 4 و 5 معمول بود. درین مقایسه فقط در یک چیز موافقت میان خط دو کتاب موجود نیست و آن صرف (د) است که در این قسمت فالنامه بصورت (دال های) فارسی نوشته شده و در نسخه (حصص) التفهیم بصورت ذال معجمه آمده بقیه ممیزات رسم الخط این قسمت قرار آتی است:

- (1) (پ) و (چ) همه جا به یک نقطه نوشته شده.
- (2) (گ) فارسی همه جا با یک سرکش تحریر شد.
- (3) کلمه (سرخ) با (ص) نوشته شده مثال ص 92 (یا قوه صرخ) در نسخه (حد) التفهیم این کلمه با (س) و (ص) نوشته شد.
- (4) عدد (شصت) با (س) نوشته شده مثال ص 123 (شست هزار جنازه) در نسخه (حد) التفهیم این کلمه به دو صورت با (س) و (ص) تحریر شده.
- (5) سخن که امروز معمولاً بدون (واو) نوشته می شود با (واو) تحریر شده مثال: ص 100 (هر کس سخون نگوید)
- (6) کلمه امید با (واو) بصورت (اومید) تحریر شده. مثال ص 54 (اومیدوار ترین چیزها مرامت مرا ...)

- (7) هر ک بجای هر که: مثال ص 55 (بعزت من که هر ک مرا بخواند).
- (8) هرج بجای هر چه: مثال ص 55 (و هرج بخواهدا روا باشد).
- (9) انک بجای آنکه: مثال ص 94 (پیش از آنک نماز پیشین کند) این بود بعض ممیزات برجسته متن قسمت اول فالنامه از نقطه نظر املا و رسم الخط. اگر چه تاریخ تحریر آن به سال های اول قرن هفتم مربوط است معذالک اکثر مشخصات سبک نثر دوره اول زبان فارسی یعنی ایجاز و اختصار عدم سجع و موازنه، تکرار الفاظ و افعال و حتی جمله، کمی لغات تازی با اینکه موضوع بیشتر به امور مذهبی ارتباط دارد. استعمال قید ظرف (اندر) بجای (در) و استعمال لغات کهن فارسی از قبیل: خواسته، کشاورزی، بازرگان، استدن، شکنب، شادمانه، جاشتگاه، دیوان، شارستان، فشارش (بجای فشار)، کوشک، روزادینه، پیشین، دیگر، خفتن، شایست و ناشایست، آب دست، نبشته، روزی مند، و غیره.

مطالعه ما عجلتاً در اطراف قسمت اول فالنامه به اینجا منتهی می شود در شماره آینده در اطراف قسمت دوم فالنامه و رسائل مربوطه آن شرحی خواهیم نوشت.

قسمت پنجم

فالنامه

قسمت دوم فالنامه که از صفحه (144) تا آخر صفحات موجوده کتاب (صفحه 349) را در بر می گیرد و از نقطه نظر روش خط بیک شیویه نوشته شده مشتمل بر چهار رساله است:

اختیارات الایام (از صفحه 144 تا صفحه 157)

جواهر داعیه (از صفحه 158 تا صفحه 194)

کتاب قرعه (از صفحه 198 تا صفحه 246)

رساله نجوم (از صفحه 268 تا صفحه 349)

البته صفحاتی چند شامل بعضی یادداشت ها و بعضی مطالب دیگر هم دارد که شرح آن در (حصه 3) این مقاله (صفحه 17 شماره 87 مجله مراجعه شود) داده شده است. اینک به شرح مختصر هر رساله و دیگر مطالب عمده می پردازیم:

اختیارات الایام:

این رساله مقدمه و تمهیدی ندارد. اسم مولف یا مصنف آن هم معلوم نمی شود ولی موضوع کاملاً روشن است که اصل اساس آن در مأخذ غیر اسلامی در متون پهلوی و اوستائی وجود داشته. وضع اسما برای ایام سی روزه ماه و کیف و تاثیر آن در واقعات روزمره زندگانی سابقه ئی دارد که به تسلسل مأخذ مختلف پهلوی به اوستا می رسد. اسمای ایام ماه مانند: اورمزد، بهمن اردشهر، اسفدارمند، خرداد، مرداد، دی، آذر، آبان، خور، تیر، کوش، بهرام، رام، اشتاد، ارد، و غیره خود نشان می دهد که مبدأ این نام ها کجاست. علاوه برین در بسیار مواقع از پارسیان و عجم یاد و به معتقدات و عادات ایشان درین روز ها اشاره ها شده که همه موید نظریه فوق است. چون تا سه چهار قرن اول هجری هنوز هم آثار و مولفات به پهلوی تحریر می شد، شبه ئی نیست که دانشمندان قرون اولیه اسلامی چه در کشور ما و چه در ایران از آثار پهلوی استفاده می کردند و کم کم در پرتو معارف اسلامی نوشته ها قهراً رنگ فرهنگ اسلامی بخود می گرفت. مدعی نیستم که رساله اختیارات الایام بصورت مستقیم از کدام مأخذ پهلوی ترجمه و یا اقتباس شده، خیر چنین مفکوره ئی با سبک و شیوه بیان متن رساله اصلاً بخاطر هم نمی آید ولی تاثیر فرهنگ قدیمه در آن قابل انکار نیست. بعد از عنوان یعنی نام رساله متن چنین شروع می شوند: "جعفر بن محمد الصادق گوید رضی الله عنه روزکارها پارسیان را هر ماهی سی روز را بگویند که هر روز را نام چیست و آن کدام فرشته است و از فرشته بر چه موکل است و این روز مرجه کار را شاید و پارسیان این روز را چه نام خوانند". برای نشان دادن چگونگی روش سبک متن رساله به سلسله سابق دو سه نمونه اتخاذ می کنم:

نمونه هفتم نثر از صفحه 144:

"دوم روز را بهمن خوانند و این نام فرشته است کی موکل است بر گیاهها و آفت ها جعفر بین محمد الصادق گوید کی این روزی نیک است تزویج را و سفر را و خرید و فروخت را و هر کاری که اندرین روز کنی براید و هر حاجتی که خواهی روا شود و هر کرا اندرین روز فرزند آید غالب بود بر مردمان و بزرگ منش بود و عجم هم چنین گوید که روزی نیک است".

نمونه هشتم نثر از صفحه 145:

"پنجم روز را اسفدارمند خوانند نام فرشته است کی موکلست بر زمین و جعفر محمد الصادق گوید که این روز بدست قابیل آدم علیه اسلام اندرین روز زاد و برادر را بکشت و کینه و اندوه میان قوم خویش افکند و اندرین روز هیچ حاجت نباید خواست و بیش سلطان نباید شد و فراغت باید کزید و عجم گوید این روز بدست سفر را نشاید و هر کرا اندرین روز فرزند آید بترین خلق بود".

نمونه نهم نثر از صفحه 147:

"چهاردهم روز را کوش خوانند نام فرشته است کی موکل است بر چهار بایان بر کشت ها و راهها روزی مهتر است و عجم گوید کی این روز نیک است سفر کردن را بشاید و هر کرا اندرین روز فرزند آید با ادب بود و با خواسته".

نمونه دهم نثر از صفحه 153:

"بیست و سوم روز از ماه را اشتاد گویند و این روز بود که فرعون لعنة الله با سپاهش غرق شدند و موسی علیه السلام و بنی اسرائیلیان پیروز آمدند این روز فرخ است و کزیده مر همه کارها را خاصه مر سفر را اما نشاید تزویج را و هر فرزندی که آید اندک مال بود و باخر عمر بسیار مال گردد و هر که بیمار شود زود به شود و هر که بگریزد هم اندر روز بگیرندش و هر که خواب بیند خبر شر آن هم زود بدید آید و هر چیز که آید راست بود و الله اعلم بالصواب".

جواهر ادعیه:

رساله ایست مشتمل بر پنج باب:

- (1) ادعیه سلطان
- (2) ادعیه رسالت
- (3) ادعیه اوقات
- (4) ادعیه روز جمعه
- (5) ادعیه حوایج و حادثات

از صفحه 158 تا صفحه 194 را در بر می گیرد مقدمه ئی دارد و متن آن بدین قرار است:

"بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و الصلوة على رسوله محمد و آله اجمعين. چنین گفت ابوطار عبدالجليل بن عبدالله الواعظ رضى الله عنه و عن والديه که طبع خلق متفاوتست و خلقت در طبع ثابت است گروهی ثنا و مدحت خواهند و گروهی فضل و عفت خواهند و بعضی استماع مدایح کراهیت دارند فاما همه اصناف بدعا راغب اند زیراچ آنکه بهترین خلق بود و مقدمه اولیا بود محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم او مشتاق دعا بود چنانکه وصیت کرد ابوبکر صدیق را رضى الله عنه گفت یا ابابکر چون بعد از وفات من اویس قرنی را بینی از منش سلام کن و بکوش تا مرا دعا گوید بر حسب

این حال ادعیه چند منظوم کردم و نام او جواهر ادعیه نهادم فاما من اکنون از جهت خویش ملتقطی کردم کی نیک دراز بود مرد از فایده می بماند اکنون چنین باید که چون خواهی که کسی را فضل کوئی اول ثنا حق عز و جل باید گفت و یا مدح رسول علیه السلام ببايد گفت پس مخلص باید گفت و بس دعا باید گفت و بس بیت باید گفت و بار دیگر دعا باید و این کتاب بر پنج باب است."

معلوم نمی شود که منظوم کننده (ادعیه جند) که بر آن نام (جواهر ادعیه) گذاشته چه کسی بوده. این هم معلوم نمی شود که مقصود او از (نظم) چه بوده زیرا قراریکه متن پنج باب ادعیه کتاب او ملاحظه می شود همه به نثر است ولی نثری مسجع و مقفی و بعضی ادعیه را به یک رباعی و در یکی دو جا به چند رباعی خاتمه داده است. آیا نظم او همین نثر مسجع است؟ یا رباعیات؟ یا هر دو؟

نمونه یازدهم نثر از صفحه 159 در ثنا و صفت خداوند متعال:

"خداوند عالم آن عزیز ازلی ملک ابدی جبار صمدی قهار سرمدی در نامه الهی و منشور پادشاهی چنین می فرماید تا آیت چه باشد ... خداوند عالم پادشاه بنی آدم آفریدکار لوح قلم آن عزیز در ازل و آن قدیم لم یزل آن حلیم بی بدل آن پادشاه لایزال آن زنده بی که جان و زبانش نباید آن کویند که کام و زبانش نباید آن خدای که چون داد خواهد تدبیرکیش نباید چون گرفت خواهد حیلش نباید تبارک الله رب العالمین."

نمونه دوازدهم نثر از صفحه 160 – 161 در مدح و صفت پادشاه:

"... هر کی بر تخت امارت بر پادشاهی است او ظل خدایست و هر که سایه خدائی باشد خلق را باسایش ره نمای باشد برین صفت بر همه خلائق درجات دارد و رعیت دعا گفتن وی ز واجیات دارد ایزد تحت امارت را بطلعت سلطان عالم مزید دارد و شخص دولت او را بر سریر عزت متمکن دارد و آفتاب شرف او را از فلک عالی بر شرق و مغرب تابان دارد و ایوان حضرت عالی وی را بر فون کیوان برابر دارد و بساط رفیع وی را معبد ملوک کشور دارد و خاک میدان وی را سجده گاه فغفور و قیصر دارد و اطناب ممالک دنیا را در اطراف مملکت وی مطنب دارد و القاب و خطاب وی را بر زبان موالی دینی منقلب دارد و مسند سلطنت وی را چون مشتری رفیع دارد و منشور عمر وی را بقلم توقیع دارد و هر مهمانی که در همت وی کردانست محصول دارد و مملکت دنیاش با مملکت عقبی موصول دارد بمعمه و فضله

بیت

ای شاه جهان ملک بفرمان تو باد عز شرف جاه در ایون تو باد
فرق فرقد زمین میدان تو باد تا دهر بود ملکت سلطان تو باد

دو یادداشت:

در مقاله اول مربوط به فالنامه (اسناد خطی شهر غلغله (3) شماره (87) آریانا متذکر شدیم که در صفحه (197) صفحه (17) کتاب فالنامه دو یادداشتی است که در محرم و جمادی الاخر سنه 583 هجری قمری راجع به تولد و وفات دو نفر گرفته شده و متن آن ها هم در مقاله مذکور داده شده است. شیوه خط این دو یادداشت یک چیز است ولی به خط قسمت اول و دوم فالنامه و به روش خط دولتشاه تولکی شباهتی ندارد. موضوع تولدی احسان الدین فرزند یادداشت کننده چیزی است خصوصی و خانوادگی اما قضیه وفات

(اسفهلار اجل کبیر سبهدار خراسان) جنبه تاریخی دارد ولی چون متاسفانه نام او گرفته نشده تعیین هویت او امریست مشکل.

شبه ئی نیست که مناصب سپهداری و اسفهلاری بدون سوابق قدیم پیش از اسلام در شش قرن قبل از مغل در خراسان (افغانستان) وجود داشت و بدین القاب سپهدارها و اسفهلارهایی در خراسان و سیستان گذشته اند ولی استعمال بعضی صفات دیگر از قبیل (سپهلار کبیر، امیر کبیر) در دوره سلاجقه و غوری و خوارزمشاهی در کشور ما معمول بوده و سال 583 جزء دوره سلطنت سلطان غیاث الدین غوری در جنوب و سلطان شاه بن ایل ارسلان در شمال می باشد و احتمال قوی می رود که سپهدار مذکور یا از طرف غوری ها یا سلاجقه در خراسان نامزد شده باشد و امید است با مطالعه دقیق موضوع اسم و هویت او واضح تر شود.



عکس صفحه (197) فالنامه حاوی دو یادداشت که در سنه 583 هجری قمری تحریر شده.

کتاب قرعه:

یکی از رسایل قسمت دول فالنامه کتاب قرعه است که از صفحه (198) تا صفحه (246) را در بر می گیرد و با علایمی مرکب از حروف الفبا پارچه های مختلف متن از هم جدا شده است. برای معرفی مزید این رساله عین مقدمه آن را نقل می کنیم:

"بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و العافية للمتقين و الصلوة على رسوله محمد و اله اجمعين. این کتاب قرعه است که نهاده اند امامان دین از بهر امتان محمد را صلی الله علیه و سلم و تالیف کرده اند و بساخته اند بر ضمیرها و اندیشهها و رایها و تدبیرها مردمان تا هر کرا تدبیری و رای و اندیشه افتد بران اندیشه عزم درست کند و طهارة پاکیزه بیارد و بران نیت سه بار سورت قل هو الله احد بخواند آنکه دعا کند و گوید یارب خبر شو این اندیشه مرا باز نمای و بگوید الحمد لله الذی جعل کل شی قدر او الحمد لله الذی جعل لكل کتاب اجلا ینو الله مایشا و یثبت و عنده ام الکتاب. و آنکه قرعه را بر دارد و سه بار بگوید و بگرداند بر نیت و اندیشه خویش آنکه بنکرد تا چه براید آن کار بکند و توکل بر خداوند تعالی کند و اگر ایت تهدید باشد یا ایت عذاب دست از آن کار کوتاه کند و توقف کند و صبر کند و شتاب زدگی نکند."

نمونه سیزدهم نثر از صفحه 203:

"قوله عز و جل و یهدیکم صراطاً مستقیم و ینصرک الله نصره عزیزا، ای خداوند فال بدان که این فالت نیک آمد و خدای تعالی ترا نعمتی دهد و خواسته دهد بی اندازه و بی کرانه جنا نک شاذ کردی و جشمت روشن شود بدیدار فرزندی شایسته و بسندیده با برخورداری و بسیار کارها بر دست تو براید کما قال الله تعالی: بصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم نگاه کردم طالع این اندیشه قوس است و خداوندی مشتری اندر خانه هفتم راه نماید بر آمدن کارها خاصه این کار از روی زنان و هنبازی نیکویها بینی و کشاده کشتن کارها و بمراد حاصل آمدن با شادی و با سعادت و فرخی و پیروزی انشا الله تعالی."

رساله نجوم یا کشف طالع:

چهارمین حصه عمده قسمت دوم فالنامه رساله نجوم یا کشف طالع است که از صفحه (268) شروع می شود و تا آخر کتاب صفحه (349) ادامه دارد. چون از آخر کتاب صفحاتی کمبود است این رساله هم ناقص می باشد. اصل نام این رساله معلوم نشد. در متن از ستاره و کواکب بحث شده است ولی موضوع اصلی کشف طالع است که با شناختن کواکب بروج ارتباط دارد. اینک مقدمه رساله:

"بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و العاقبة المتقين و الصلوة على رسوله و آله اجمعين بدانکه دو هزار دویست بیت نه ستاره کی سیاراند کما قال الله تعالی (زینا الی الدنیات بزینته الکواکب) الایه (تبارک الذی جعل فی السما بروجاً) الایه (والشمس و القمر و الجنوم سخرات بامرہ الا له الحلق و الا امر تبارک الله رب العالمین). بدانک خداوند تبارک و تعالی را هفت ستاره بزرگ است و آفریدست و برج آفریدست کی دوازده ستاره و همه او میان برین دوازده ستاره حکم کنند بقدرت الله تعالی و همه حیوانات از دو نوع نر و ماده، ستارگان بزرگ هفت است و آسمان هفت است و زمین هفت است و دریا هفت است و کوههای نام دار هفت است و فاتحه هفت آیت است و این همه هفت کانیهاست. سال دوازده ماه است و حروف است و محمد رسول الله دوازده حروف است و جزیرها دوازده است و ستاره دوازده است: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت ..."

رساله های قمت دوم فالنامه به نحوی که در بالا ملاحظه شد عموماً از فال بینی و کشف روی طالع بحث می کنند که از نقطه نظر موضوع شاید برای عده محدودی دلچسپ باشد اما از نقطه نظر زبان و سبک نگارش و املا و شیوه رسم الخط در خور اهمیت است و این اهمیت از قسمت های اول فالنامه به مراتب بیشتر می باشد. شیوه خط قسمت دوم کتاب که در تمام رساله ها یکدست می باشد طوریکه در مقاله اول مربوط این کتاب اظهار نمودیم شباهت به نسخه (خد) کتاب التفهیم استاد ابوریحان بیرونی دارد که در 538 تحریر شده و خط ثلثی است که در قرن 4 و 5 هجری معمول بود و ممیزات آن قرار ذیل است:

- (1) دنباله الف آخر کلمات هجه جا بطرف پایان قدری کشیده شده. تصویر (1) ملاحظه شود.
- (2) دال های فارسی بصورت ذال معجمه نوشته شده مثال خذوند شاذ.
- (3) ک فارسی هجه جا با یک سرکش نوشته شده.
- (4) (پ) با یک نقطه نوشته شده مثال: جنان بجای چنان
- (5) نقطه های (ی) در بعضی جاه در وسط خانه (ی) نوشته شده.
- (6) کلمه (که) موصوله و رابطه عموماً بصورت (کی) نوشته شده.

از نقطه نظر سبک قراریکه در مقالات گذشته اشاره شد، تقریباً تمام ممیزات سبک اول دری بدون (ایدون) و (ایذر) در رسایل قسمت دوم کتاب فالنامه دیده می شود و این رسایل بگمان غالب بحیث مجموعه قبل از تاریخ یادداشت های صفحه (110) کتاب یعنی قبل از سال 583 هجری قمری وجود خارجی داشته.

از روی روش خط واضح معلوم می شود که خط دولتشاه تولکی (حوالی 606 و 611 هجری قمری) و خط یادداشت کننده در صفحه (110) کتاب و خط رسایل قسمت دوم فالنامه از یکدیگر متفاوت است و رسایلی که درین مقاله از آن ها بحث شده است بگمان غالب در اواخر قرن 5 یا اوایل قرن 6 در تولک یا در بامیان وجود خارجی داشته است. /خاتمه/ قسمت اول: مجله آریانا، شماره 12، اول حوت 1328، کابل/ قسمت دوم: مجله آریانا، شماره 1، اول ثور 1329، کابل/ قسمت سوم: مجله آریانا، شماره 3، اول جوزا 1329، کابل / قسمت چهارم: مجله آریانا، شماره 4، اول سرطان 1329، کابل / قسمت پنجم: مجله آریانا، شماره 5، اول اسد 1329، کابل// نشر مجدد مارچ 2013، بنیاد فرهنگی کهزاد/